

زیخرا

دوفصلنامه علمی پژوهشی فلسفه اسلامی
سال نهم / شماره دوم / پیاپی ۱۷ / پاییز - زمستان ۱۴۰۲

مرگ غیر اخترامی در نگاه مشهور و صدرالمتألهین^۱

سینا علوی تبار^۲
محمدحسین اسدیان^۳

چکیده

مرگ غیراخترامی همان مرگ طبیعی است و در مقابل مرگ‌های ناگهانی قرار دارد که بر اثر حوادث متعدد ایجاد می‌شوند. در مورد چرایی مرگ غیراخترامی دو قول وجود دارد: قول مشهور آن است که علت مرگ غیراخترامی فساد مزاج و ناتوانی نفس در تدبیر بدن به سبب ضعف بدن و قابلیت قابل است. قول دوم از صدرالمتألهین است و این است که مرگ به سبب حرکت جوهری نفس و رسیدن نفس به مرتبه‌ای از تکامل صورت می‌گیرد؛ یعنی نفس در مراتبی از سیر خود به استقلال وجودی رسیده، تعلقش به بدن و تدبیرش نسبت به آن قطع می‌شود و در این هنگام مرگ حاصل می‌شود. در نگاه مشهور علت فساد مزاج و مرگ بدن از کار افتادن قوه غاذیه است، اما در علت ازکارافتادگی قوه غاذیه اختلاف نظر است. صدرالمتألهین با رد کردن همه این اقوال بر این باور است که علت مرگ طبیعی بدن صرفاً کمال نفس است. نگارندگان در پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی به تحلیل و بررسی دو قول مذکور پرداخته‌اند. امتیاز پژوهش حاضر اولاً ارائه نقدهای جدید و جامع درباره نظر صدرالمتألهین و ثانیاً تبیین چرایی مرگ غیراخترامی با تکیه بر بحث قضا و قدر الهی است.

کلیدواژه‌ها: مرگ غیراخترامی، مرگ طبیعی، صدرالمتألهین، چرایی مرگ.

۱. تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۳/۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۶/۲۳

۲. (نویسنده مسئول) دانش‌آموخته دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران. alavitabar@mailfa.com

۳. دانش‌آموخته سطح سه حوزه علمیه، قم، ایران. Mohammadh9722@gmail.com

۱. مقدمه

مرگ مسئله‌ای است که اذهان بشر همواره با آن درگیرند و از مردم عادی تا اندیشمندان و متفکران سؤالات اساسی درمورد آن دارند. این سؤالات را می‌توان دسته‌بندی کرد و برای یافتن پاسخ‌های آن‌ها به تحقیق و جست‌وجو پرداخت؛ سؤالاتی از قبیل چیستی مرگ، چگونگی مرگ، چرایی مرگ، حالات مرگ و ...

با جست‌وجو در پیشینه تحقیق درمورد مسئله مرگ روشن می‌شود که آنچه بیشتر به آن پرداخته‌اند، حالات مرگ، چگونگی مرگ و حکمت‌های مرگ است. البته گاه بین حکمت و علت مرگ خلط شده و حکمت مرگ را علت و چرایی مرگ قلمداد کرده‌اند. مسئله‌ای که کم‌تر به آن پرداخته شده چرایی مرگ است؛ به این معنا که چه چیزی علت حقیقی مفارقت روح از بدن است و مرگ چرا محقق می‌شود. پژوهش‌های نگاشته‌شده درباره چرایی مرگ نیز نوعاً نظر صدرالمتألهین را به‌عنوان نظر نهایی پذیرفته‌اند.

چند نمونه از مهم‌ترین مقالات این حوزه از این قرار است: «ضرورت مرگ و غایت آن از دیدگاه صدرالمتألهین شیرازی» نوشته ناصر محمدی؛ «بررسی تقسیم‌بندی ملا صدرا پیرامون مرگ به احترامی و طبیعی و ریشه‌های قرآنی آن» نوشته سید رضا حسینی و محمد سعیدی‌مهر؛ «بررسی تطبیقی مرگ‌اندیشی از دیدگاه آگوستین قدیس و ملا صدرا» نوشته قاسم کاکایی و محبوبه جباره؛ «ملا صدرا و مسئله مرگ» نوشته علیرضا اسعدی.

نگارندگان در این مقاله برای بیان پاسخ شفاف و جامع به چرایی مرگ ابتدا اقسام سه‌گانه مرگ (اخترامی، غیراخترامی و اختیاری) را توضیح داده‌اند و سپس با ذکر اقوال موجود درمورد چرایی مرگ غیراخترامی، اشکالات هر یک از اقوال را روشن کرده‌اند و در پایان قول مختار را ارائه داده‌اند.

۲. معنا و چیستی مرگ

مرگ در لغت معادل موت و از بین رفتن حیات است و در اصطلاح به معنای «عدم ترتب آثار مطلوب مورد انتظار از هر شی» (طباطبایی، ۱۳۸۴: ۵۱/۱۰) است. مثلاً مرگ انسان به معنای از بین رفتن حیات و نیروی حرکت و فعالیت ارادی بدن است که به سبب آن آثار مطلوب از بدن تحقق پیدا نمی‌کند. مرگ زمین به معنای از بین رفتن امکان رشد گیاه و مرگ گیاه به معنای از بین رفتن آثار مطلوب مثل رشد و نمو، تغذیه است.

طبق تعریف فوق مرگ دارای معنایی عدمی است و تقابلهش با حیات، تقابل ملکه و عدم ملکه است؛ یعنی عدم حیات در موجودی که صلاحیت حیات را دارد، مرگ نامیده می‌شود. لازم به ذکر

است که در آیه شریفه «الذی خلق الموت و الحیاة» (ملک/ ۳۲)، خلق به معنای مقدر کردن است نه به معنای ایجاد؛ چراکه اگر به معنای ایجاد باشد، لازم می‌آید که موت امری وجودی باشد؛ زیرا معنا ندارد که ایجاد به امری عدمی تعلق بگیرد. البته اگر مرگ انتقال روح از این دنیا به عالم برزخ و عالم قیامت یا تحقق ثوب و بدن جدید برزخی برای نفس باشد، مرگ معنایی وجودی داشته و در این صورت می‌توان خلق را به معنای ایجاد گرفت.

حقیقت انسان همان روح و نفس اوست و این روح بعد از از بین رفتن بدن مادی از بین نرفته، به صورت تمام و کمال باقی می‌ماند؛ از این رو مرگ واقعی صرفاً مربوط به بدن مادی انسان است. قرآن کریم نیز هرگاه سخن از مرگ به میان آورده است از واژه «توفی» استفاده کرده است و توفای نفس زمانی استفاده می‌شود که تمام حقیقت انسان اخذ شود و چیزی باقی نماند (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۱۲۹/۶). پس وقتی قرآن می‌گوید: «اللہ یتوفی الأنفس» (زمر/ ۴۲)، یعنی تمام حقیقت انسان وارد عالم برزخ شده، باقی می‌ماند.

فلاسفه و متکلمان مرگ را سه قسم می‌کنند. در ادامه این اقسام را بررسی می‌کنیم و سپس عامل مرگ در هر قسم را توضیح می‌دهیم.

۳. اقسام مرگ

مرگ انسان‌ها سه گونه است: اختیاری (ارادی)، اخترامی (ناگهانی)، غیراخترامی (طبیعی).

۳-۱. مرگ اختیاری (ارادی)

مرگ ارادی صرفاً در معدودی از افراد محقق می‌شود؛ به این صورت که نفس با سعه وجودی خود می‌تواند خود را از بدن جدا کرده، دوباره به بدن برگردد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱: ۲۵۵). به مرگ ارادی در فلسفه «نضو الجلباب» و در عرفان «انسلاخ بدن» گفته می‌شود (سهروردی، ۱۳۷۵: ۴۰۰؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶ ب: ۲۳۳/۶).

خروج موقتی نفس از بدن مانند خواب است با این تفاوت که اولاً در خواب نفس به طور کامل از بدن خارج نمی‌شود و ثانیاً خروج در خواب ارادی و اختیاری نیست.

۳-۲. مرگ اخترامی (ناگهانی)

مرگ اخترامی بر اثر حوادثی چون جنگ‌ها، قتل‌ها، بلاهای آسمانی مانند سیل، زلزله، تصادف‌ها و ... صورت می‌گیرد. مرگ اخترامی از سنخ اجل معلق است و با اسباب و شرایط متعدد به تأخیر یا به تعجیل می‌افتد. به عبارت دیگر، علت مرگ‌های اخترامی از کار افتادن بدن بر اثر عوامل بیرونی است

که باعث می‌شود بدن قابلیت اتحاد با نفس را از دست بدهد و نفس از بدن جدا شود. ملا صدرا در تبیین مرگ اخترامی می‌گوید مرگ اخترامی به سبب عروض اسباب اتفاقیه و حوادث صورت می‌گیرد: «... و هو غیر الاجال الاخترامیه الی تحصل بعروض الاسباب الاتفاقیه» (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۵ق: ۹۵/۸).

۳-۳. مرگ غیراخترامی (طبیعی)

درباره علت مرگ طبیعی دو قول اصلی مطرح است: قول مشهور این است که علت مرگ طبیعی فساد مزاج و ناتوانی نفس در تدبیر بدن به سبب ضعف بدن و قابلیت قابل است. زمانی که بدن ضعیف شود و نتواند از نفس منفعل شود و ابزار نفس قرار گیرد، نفس از او جدا می‌شود؛ مانند وسیله نقلیه‌ای که به سبب فرسودگی و خرابی، راکب از آن بیرون برود و دیگر از آن استفاده نکند.

برای فهم نظر مشهور ابتدا باید توضیحاتی درباره قوای اصلی نفس انسانی داده شود. نفس انسانی دارای سه دسته قوای اصلی است: قوای نباتی، قوای حیوانی، قوای انسانی.

قوای نباتی در یک تقسیم‌بندی اصلی به قوه غذایی، نامیه و مولده تقسیم می‌شود. قوه غذایی خود از چهار قوه تشکیل می‌شود: الف) قوه جاذبه که کار جذب غذای مناسب با بدن را انجام می‌دهد؛ ب) قوه ماسکه که کار حفظ و نگهداری از غذای مناسب جذب‌شده را انجام می‌دهد؛ ج) قوه هاضمه که کار هضم غذای مناسب حفظ‌شده را انجام می‌دهد و غذاهای بالقوه را به غذاهای بالفعل تبدیل می‌کند؛ د) قوه دافعه که کار دفع مواد زائد و جذب‌ناشدنی را انجام می‌دهد. قوه نامیه بدن انسان را رشد می‌دهد و قوه مولده ابزار تکثیر نسل را در بدن انسان به وجود می‌آورد.

قوای حیوانی به دو قسم ادراکی و تحریکی تقسیم می‌شود. قوه ادراکی یا ظاهری است یا باطنی. قوه ادراکی ظاهری همان قوه باصره، سامعه، شامه، ذائقه و لامسه است و قوه ادراکی باطنی نیز خود پنج قسم دارد: ۱) قوه حس مشترک: محلی که مدرکات حواس ظاهری به آن منتقل می‌شوند؛ ۲) قوه خیال: قوه‌ای که کار حفظ صور جزئی را بر عهده دارد؛ ۳) قوه واهمه: قوه‌ای که کار ادراک معانی جزئی مثل محبت شخصی خاص به خود را ادراک می‌کند؛ ۴) قوه حافظه: قوه‌ای که کار حفظ معانی جزئی را بر عهده دارد؛ ۵) قوه متصرفه یا همان قوه متخیله. قوه‌ای که کار ترکیب یا تجزیه صورت‌ها و معانی را بر عهده دارد. قوه تحریکی حیوانی نیز دو قسم دارد: الف) قوه شهویه: قوه‌ای که کار شوق به جذب منافع را انجام می‌دهد؛ ب) قوه غضبیه: قوه‌ای که کار شوق به دفع ضررها را بر عهده دارد.

قوای انسانی نیز دو قسم است: الف) قوه عقل نظری؛ ب) قوه عقل عملی. قوه عقل نظری کار ادراک معقولات کلی را انجام می‌دهد. این قوه مراتب مختلفی دارد: ۱) قوه عقل هیولانی که صرفاً قوه و

استعداد تعقل است؛ ۲) قوه عقل بالملکه که کار ادراک بدیهیات را انجام می‌دهد؛ ۳) قوه عقل بالفعل که کار ادراک نظریات عقلی را انجام می‌دهد و بدیهیات را مقدمه ادراک نظریات قرار می‌دهد؛ ۴) قوه عقل بالمستفاد که ادراک همه معقولات نظری و بدیهی را با هم انجام می‌دهد. انجام افعال مخصوص انسان‌ها یعنی افعالی که مشروط به تعقل است بر عهده قوه عملی است که خود مراحل ذیل را دارد: الف) تجلیه (مرتبه احکام، یعنی آراستن ظاهر انسانی به واسطه انجام واجبات شرعی)، تخلیه (مرتبه‌ای که مربوط به پیراستن نفس از اخلاق‌های بد و ناپسند است)، تخلیه (مرتبه‌ای که مربوط به آراستن باطن انسانی به فضائل و اخلاق‌های نیکوست)، فنا (ندیدن غیر الله تبارک و تعالی) (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق: ۳۲/۲؛ صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۵ق: ۵۳/۸، ۷۸؛ همو، ۱۴۲۲ق: ۲۰۷).

پس از توضیح اجمالی قوای انسان یادآوری می‌کنیم که علت مرگ بدن از نگاه مشهور همان از بین رفتن قوای نباتی مخصوصاً قوه غذایی است که بدون آن بدن انسان قادر به ادامه حیات نیست و فاسد و مضمحل می‌شود. اما در علت از بین رفتن و به تعبیری از کار افتادن قوه غذایی، برخی همچون ابن‌سینا معتقدند که از بین رفتن «حرارت غریزی بدن» سبب از کار افتادن قوه غذایی است (ابن‌سینا، ۲۰۰۵م: ۳۲/۱). ملا صدرا در رد این قول می‌گوید: «حدوث و حیات حرارت غریزی بدن با افاضه نفس است؛ پس اگر نفس بخواهد مانع از بین رفتن حرارت غریزی می‌شود» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۹۵: ۹۰).

برخی دیگر معتقدند «علت از بین رفتن قوای غذایی محدودیت آن‌هاست. قوه غذایی مانند سایر قوای جسمانی، محدود و متناهی است و از این رو بالاخره در یک زمان مشخصی از کار می‌افتد». (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۵ق: ۱۰۴/۸). صدرالمتألهین در رد این قول نیز می‌گوید: «قوه غذایی می‌تواند توسط موجود مجرد و انوار مفارق تقویت شود و فعالیتشان نامتناهی باشد. یعنی تناهی قوای جسمانی زمانی صحیح است که به‌تنهایی علت حیات باشند، اما اگر این قوا با کمک موجود مجرد یا اجرام سماوی علت باشند، فعالیتشان نیز می‌تواند نامتناهی باشد» (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۵ق: ۱۰۶/۸).

برخی دیگر معتقدند: «علت مرگ از بین رفتن قوه غذایی نیست، بلکه قوه غذایی به مرور زمان قادر به تولید مواد غذایی باکیفیت و لازم نیست؛ یعنی گرچه قوه غذایی قوت و مواد کافی تولید می‌کند، ولی این مواد جدید کیفیت مواد گذشته را ندارد و بدن به مرور از کار می‌افتد» (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۵ق: ۱۰۹/۸). صدرالمتألهین این قول را نیز نمی‌پذیرد. او معتقد است اولاً دلیلی بر این مدعا نیست؛ یعنی اقوی و اشرف بودن مواد قبلی تولیدشده توسط قوه غذایی از مواد بعدی دلیل می‌خواهد که کسی آن را اثبات نکرده است. ثانیاً اگر مواد تولیدشده در ابتدا کامل‌تر و بهتر باشند، بالتبع باید مزاج حاصل‌شده نیز در ابتدای تکون انسان بهتر باشد و کمالات نفسانی در همان ابتدا برای انسان افاضه شود، ولی

می بینیم که این گونه نیست (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۵ق: ۱۰۹/۸).

به طور کلی ملا صدرا معتقد است آنچه از نگاه مشهور علت مفارقت نفس و مرگ است؛ یعنی از بین رفتن قوه غاذیه، در حقیقت معلول مفارقت نفس است نه علت آن. به بیان دیگر، در اندیشه مشهور، بدن نقش اصلی در تحقق مرگ را ایفا می کند، ولی همان طور که در ادامه خواهد آمد در اندیشه صدرالمتألهین نفس، نقش محوری در تحقق مرگ دارد. به نظر او مرگ به سبب حرکت جوهری نفس و رسیدن نفس به مرتبه ای از تکامل صورت می گیرد؛ یعنی نفس در مراتبی از سیر خود به استقلال وجودی می رسد و تعلق به بدن و تدبیرش نسبت به بدن قطع می شود؛ در این هنگام مرگ حاصل می شود.

فالنفس الانسانية اذا خرجت من القوة الى الفعل اما في السعادة العقلية الملكية او في الشقاوة الشيطانية او السبعية او البهيمية إنتقلت عن هذه النشأة الى نشأة اخرى بالطبع و اذا ارتحلت عن البدن عرض الموت و هذا هو الاجل الطبيعي المشار اليه في الكتاب الالهی (كل نفس ذائقة الموت) (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۵ق: ۱۰۷/۸، ۱۰۹؛ همو، ۱۳۷۸: ۳؛ همو، ۱۳۵۴: ۳۵۴؛ همو، ۱۳۹۳: ۲۸۱).

به تعبیر دیگر، صدرالمتألهین معتقد است: نفس دارای حرکتی جوهری است و همواره رو به کمال، مستقل شدن از بدن و به فعلیت تام رسیدن است و به مرور زمان با کم رنگ شدن ارتباط، از بدن استقلال پیدا می کند و بدن ضعیف می شود و از این رو نشانه های مرگ در آن آشکار می شود و بستر ایجاد بیماری و فرسودگی بدن فراهم می شود.

أقرب إلى مبدئها وغايتها وهكذا يتدرج في تکمیل ذاتها و تعمیر باطنها و تقوية وجودها بإمداد الله و عناية و كلما ازدادت في قوة جوهرها المعنوی و اشتدت نقصت في صورتها الظاهرية و ضعف وجودها الحسی فإذا انتهت بسیرها الذاتی و حرکتها الجوهرية إلى عتبة باب من أبواب الآخرة عرض لها الموت عن هذه النشأة و الولادة في النشأة الثانية فالموت نهاية السفر إلى الآخرة و بداية السفر في ها إلى غاية أخرى هي النشأة الثالثة (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۵ق: ۶۸/۹، ۲۳۸).

هرچه نفس قوی تر شود، بدن رو به ضعف و زوال و اضمحلال می گذارد تا جایی که نفس به کمال قوت خودش که مجرد است می رسد که زمان مرگ است. شاهد بر اینکه هرچه نفس قوی تر باشد بدن ضعیف تر است و برعکس، این است که جسم جماد از جسم نبات اصلب و اقوی و احکم است و جسم نبات از جسم حیوان و جسم حیوان از جسم انسان قوی تر است؛ یعنی هرچه نفس قوی تر می شود، بدن ضعیف تر می شود (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۵ق: ۳/۹). «سبب عروض الموت الطبيعي، استکمال النفس و استقلالها في الوجود» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۵: ۲۳).

امام خمینی در این باره می‌گوید: «موت انسان به دنبال استقلال نفس است نه اینکه موت اتفاق می‌افتد، سپس انسان از طبیعت و بدن بیرون می‌رود (خمینی، ۱۳۹۲: ۳/۳۱۸).

طبق نظر ملا صدرا، از آنجا که نفس مبدأ مزاج و شکل‌دهنده اعضای بدن است، باید علت ضعف اعضای بدن را در ایام پیری در تغییر احوال نفس جست‌وجو کرد. نفس ناطقه به اقتضای طبیعتش به ماورای ماده و عالم تجردات توجه دارد... در ایام پیری توجه نفس به عالم تجرد قوی‌تر می‌شود و به موازات آن از تدبیر بدن و قوای آن منصرف می‌گردد و از آنجا که قوام مزاج بدن در گرو توجه و تدبیر نفس است، در اثر کاهش توجه نفس اختلالاتی در مزاج و در قوای نفسانی و اعضای بدن حاصل می‌شود. این روند تا آنجا ادامه می‌یابد که نفس بهره کامل خود را از عالم ماده درمی‌یابد و به دنبال آن توجهش کاملاً از بدن قطع می‌شود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۵: ۱۵۱).

مثال مرگ طبیعی در نگاه صدرالمتألهین، مثال خروج نوزاد از رحم مادر یا مثال خروج جوجه از تخم یا مثال میوه‌ای است که با رسیدن کامل از پوسته خود جدا می‌شود. زمانی که نوزاد در رحم مادر یا جوجه در تخم به کمال مطلوبی رسید دیگر نمی‌تواند در رحم یا تخم باقی بماند و باید برای ادامه حیات خود وارد عالم جدیدی شود.

طبق نظر ملا صدرا زمان مرگ طبیعی از ابتدای حدوث آغاز می‌شود؛ زیرا نفس از ابتدای حدوث همواره در حال ادبار و اعراض از طبیعت و کم شدن تدریجی سایه نفس بر بدن و رو نهادن به موطن و جایگاه اصلی خود است و این سیر به عالم تجرد تا آنجا ادامه می‌یابد که سرانجام آخرین رشته تعلق خود را از بدن قطع می‌کند و به دنبال استقلال نفس، مرگ طبیعی اتفاق می‌افتد.

و اما عندنا فمعنی حقیقة الموت و كونه طبيعياً: ان الانسان بحسب الغريزة الفطرية يتوجه نحو النشأة الآخرة و يسلك سبيل الحق تعالى راجعاً إليه كما نزل منه و إليه الاشارة في مواضع من القرآن، و كل حركة الى غاية لا بدان يقع بالمرور على المنازل و المراحل المتوسطة. فاذا انتقل من كل طور من اطوار هذه النشأة الى الذي فوقه فبالضرورة ينتهي الى آخر الاطوار الدنيوية، فاذا انتهى الى ذلك الحد فلا يمكن الوصول الى الذي فوقه الا بالموت عن هذه النشأة بالكلية و الارتحال الى اوائل النشأة الآخرة و ما فوقها من القبر و البرزخ و الحشر و النشر و العرض و الحساب و غير ذلك، فهذا معنى كون الموت طبيعياً و إليه الاشارة فيما ورد من قوله صلى الله عليه و آله و سلم: الموت حق (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶ الف: ۱/۳۰۷). «سبب الموت و حکمته هی حرکات النفوس نحو الکمال ... مبناه استقلال النفس بحياتها الذاتيه و ترک استعمالها آلات البدنيه على التدریج حتى ینفرد بذاتها و یخلع البدن بالکلیه لصيرورتها بالفعل» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۹۳: ۸۹).

در اندیشه صدرالمتألهین همانا موجودات امکانی به حصر عقلی یا مبدع و مجرد هستند یا حادث و جسمانی. به عبارت دیگر، یا تام هستند یعنی حالت منتظره ندارند و مجردند یا ناقص‌اند؛ یعنی جسمانی‌اند و حالت منتظره دارند. موجودات مجرد به بقا علت فاعلی و غایی خود (که همیشه موجود است) باقی می‌مانند، ولی موجودات جسمانی از بین می‌روند؛ چراکه علت هر موجود مادی متحرک است و زمان دارد و حرکت هر متحرکی زمانی به پایان می‌رسد و با از بین رفتن علت متحرک یا جزئی از آن، معلول (موجود مادی) نیز از بین خواهد رفت. بدن انسان‌ها نیز چون مادی است علتی متحرک دارد و با انقضای حرکت علتش (یعنی به کمال رسیدن علت و نفی کمال و رشد)، بدن نیز از بین خواهد رفت (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۵ق: ۹۴/۶).

۴. اشکالات و نقد نظر ملاصدرا

اشکال اول: در نگاه صدرالمتألهین کمال و فعلیت نفس با شقاوت نیز سازگار است و شخص ممکن است در رذائل و کسب ملکات شیطانی فعلیت پیدا کند. براساس این دیدگاه سبب مرگ وصول به «کمال لایق» است نه کمال ممکن؛ زیرا کمال ممکن نامحدود و غیرمتناهی است. هر شخصی به حسب استعداد و قابلیت ظرف وجودی خاصی دارد که به محض اینکه به کمال خود برسد، استعداد ماده تمام شده، نفس اضطراراً از بدن قطع تعلق می‌کند. اشکال اصلی در این مدعا آن است که در اندیشه صدرالمتألهین، شقاوت و عدم رشد در مراتب انسانی مساوی با غرق شدن در عالم مادیات و گرفتاری در دام بدن است (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۵ق: ۱۲۲/۴). پس چطور می‌شود به مرگ طبیعی در انسان‌های پست و شقی قائل شد؟ چراکه نفس ایشان نه تنها با بدنشان قطع ارتباط نکرده است، بلکه رابطه و توجه خود را روزبه‌روز تقویت کرده است؟

اشکال دوم: نفوس بسیاری از اولیای الهی در همان اوان جوانی به کمال و رشد عالی رسیده بودند و در عین حال از بدنشان جدا نشده و سالیان متمادی با همین بدن ادامه حیات داده‌اند. مصداق اتم چنین نفوسی، نفس مرضیه حضرت بقیة الله الاعظم روحی و ارواحنا له الفداء است. هر توجیهی که در پاسخ ارائه شود می‌گوییم: تخصیص قاعده کلی و عقلی باطل است.

اشکال سوم: صدرالمتألهین معتقد است نفوسی که به مرگ اخترامی از بدن جدا می‌شوند به کمال نرسیده‌اند، حال آنکه بسیاری از اولیای الهی مانند اهل بیت و انبیا علیهم السلام به مرگ غیرطبیعی چون مرگ به واسطه سم یا ضربات شمشیر از دنیا رفتند.

اشکال چهارم: اگر نفس در اواخر حیات، علقه و ارتباط خود را با بدن کم کند، باید در کنار ضعف قوای جسمانی، قوای ادراکی و تعقل قوی‌تر شود؛ زیرا نفس، توجه خود را از مادیات کم کرده و متمرکز

مرگ غیر اخترامی در نگاه مشهور و صدرالمتألهین

در عوالم بالاتر شده و امور عقلی که به سوی آن‌ها میل می‌کند بیشتر بر او نمایان می‌شود؛ این در حالی است که قوای ادراکی و فکر عموم انسان‌ها در ایام پیری رو به ضعف و سستی است.

اشکال پنجم: ملا صدرا علت بیماری‌ها، فرسودگی و زوال قوای بدنی را استقلال و کم‌توجهی نفس به بدن می‌داند. سؤالی که به ذهن می‌رسد این است که انسان‌های کم‌سن و جوان که بر اثر بیماری می‌میرند، این بیماری و زوال قوای بدنی چرا بر آن‌ها عارض شده است؟ نفس این اشخاص که قطعاً به مرتبه کمال کافی برای انسلاخ از بدن نرسیده است تا با کم شدن علقه نفس نسبت به بدن علایم ضعف و اضمحلال و مرگ در آن‌ها آشکار شود. از طرفی بیماری‌ها غالباً با عوامل خارجی مثل ورود میکروب‌ها و عفونت‌ها و غیره از خارج به درون بدن ایجاد می‌شود و از این رو مرگ بر اثر بیماری‌ها نیز می‌تواند از نوع مرگ اخترامی به حساب بیاید و لزوماً به سبب قطع علقه نفس از بدن نیست. پس چرا صدرالمتألهین تمام مرگ‌ها بر اثر ضعف را از حاصل تکامل نفس و از نوع مرگ طبیعی به حساب آورده است.

اشکال ششم: به تجربه ثابت شده است که رعایت سه اصل تغذیه و بهداشت مناسب، تفریح و نشاط کافی و ورزش صحیح میزان عمر را کاملاً دگرگون می‌کند و مرگ‌های طبیعی منوط به این امور است و این کلام صدرالمتألهین که مرگ طبیعی صرفاً مربوط به رشد و تکامل نفس است، پذیرفته نیست.

۵. دیدگاه مختار

از نگاه نگارنده پاسخ به چرایی مرگ در یک زمان خاص را باید در قضا و قدر الهی جست‌وجو کرد و عوامل ذکرشده در اندیشه مشهور و صدرالمتألهین معدّاتی بیش نیستند و لزوماً مرگ به واسطه تکامل نفس یا ضعف بدن صورت نمی‌گیرد. خداوند متعال که تنها مؤثر و فاعل حقیقی و مستقل عالم است، براساس علم بی‌نهایت و حکمت خود برای قطع ارتباط هر نفس با بدنش دو زمان حتمی و مشروط معین کرده است و هرگاه زمان جدایی برسد این نفس از بدن جدا می‌شود و فرقی نمی‌کند که نفس به کمال رسیده یا نه، بدن به مرتبه‌ای از ضعف رسیده که دیگر نتواند از نفس منفعل شود یا نه.

برای تثبیت این نگاه لازم است مختصری درباره قضا و قدر الهی توضیح دهیم. قضا در عالم تکوین همان وجوب و ضرورت فعلی است که ممکنات بر اثر انتساب از علت تامه خود دریافت می‌کنند و از آنجا که همه اشیای واقع در سلسله موجودات امکانی وجوب و ضرورت دارند و این وجوب را از علت تامه خود دریافت کرده‌اند و سلسله این علت‌ها به واجب تعالی منتهی می‌گردد، می‌توان گفت: واجب تعالی علت وجوب‌دهنده به تمام ممکنات است و این وجوب که همان قضاست، به واجب نسبت داده

شده و قضای الهی نامیده می‌شود و هرگاه واجب اراده جدایی نفسی از بدنش کند، مرگ تحقق پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، معنای قضای الهی درباره حوادث این جهان آن است که این ممکنات از ناحیه حضرت حق، قطعیت و حتمیت می‌یابند و اوست که می‌تواند با اراده خود این وجوب و دوام را از بین ببرد. اما قدر اندازه و حدی است که شیء در زمان تحقق، صفات و آثارش به خود می‌گیرد و تقدیر همان مشخص ساختن زمان حیات، آثار و صفات ملحق شیء است. تقدیر در حقایق عینی بر حدود و اندازه‌هایی منطبق می‌شود که از ناحیه علل ناقصه به موجود مادی ملحق می‌شود، البته به اعتبار صورت‌های علمی این حدود که در عالمی بالاتر از عالم ماده قرار دارند (طباطبایی، ۱۳۹۲: مرحله ۱۲، فصل ۱۲).

۶. نتیجه

فلاسفه مشهور علت مرگ غیراخترامی را فساد بدن و علت فساد بدن را که منجر به مفارقت روح از بدن می‌شود فساد قوه غذایی بدن می‌دانند. ایشان در علت ازکارافتادگی قوه غذایی اختلاف دارند؛ برخی دلیل از کار افتادن قوه غذایی را از بین رفتن حرارت غریزی بدن می‌دانند، برخی قائل به این‌اند که دلیل از کار افتادن قوه غذایی محدود بودن آن‌هاست و برخی دیگر عدم تولید مواد غذایی باکیفیت در بلندمدت را دلیل ازکارافتادگی قوه غذایی ذکر کرده‌اند. صدرالمتألهین با ردّ نظریه مشهور معتقد است: از کار افتادن قوه غذایی معلول مفارقت نفس است نه علت آن، آنچه در مرگ طبیعی باعث مفارقت روح از بدن می‌شود تکامل نفس است.

در پاسخ به چرایی مرگ در یک زمان خاص می‌توان گفت عوامل مذکور در اندیشه مشهور و صدرالمتألهین معدّات مرگ‌اند نه علت حقیقی آن و لزوماً مرگ به‌واسطه ضعف بدن یا تکامل نفس صورت نمی‌گیرد، بلکه خداوند متعال براساس علم بی‌نهایت و حکمت خود برای قطع ارتباط هر نفس با بدنش زمانی را معین کرده است که با سررسید آن زمان معلوم، نفس از بدن جدا می‌شود و فرقی نمی‌کند که نفس تکامل یافته باشد یا نه، بدن به مرتبه‌ای از ضعف رسیده باشد که نتواند از نفس منفعل شود یا نه.

منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴ق)، الطبیعیات الشفا، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۲. _____ (۲۰۰۵م)، القانون فی الطب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، ج ۶، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۴. خمینی، روح الله (۱۳۹۲)، تقریرات فلسفه، تهیه سید عبدالغنی اردبیلی، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۵. سهروردی، یحیی (۱۳۷۵)، مجموع مصنفات شیخ اشراق، تصحیح هانری کربن و سید حسین نصر، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۶. صدرالدين شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۵۴)، المبدأ و المعاد، تهران: انجمن حکمت و فلسفه.
۷. _____ (۱۳۶۶ الف)، شرح اصول الکافی، ج ۱، تصحیح محمد خواجه‌ای، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۸. _____ (۱۳۶۶ ب)، تفسیر القرآن الکریم، ج ۶، قم: بیدار.
۹. _____ (۱۳۷۵)، الاسفار الاربعه، شرح محمدتقی مصباح یزدی، ج ۸، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۱۰. _____ (۱۳۷۸)، المظاهر الالهیه، تصحیح آیت الله سید محمد خامنه‌ای، تهران: بنیاد حکمت صدرا.
۱۱. _____ (۱۳۸۱)، زاد المسافر، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۲. _____ (۱۳۹۳)، الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، با حاشیه ملا هادی سبزواری، قم: بوستان کتاب.
۱۳. _____ (۱۴۲۲ق)، شرح الهدایة الاثیریة، تصحیح مصطفی فولادکار، بیروت: التاريخ العربی.
۱۴. _____ (۱۴۲۵ق)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه، قم: طلیعة النور.
۱۵. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۴)، تفسیر المیزان، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۱۶. _____ (۱۳۹۲)، نهاية الحکمه، تعلیقه غلامرضا فیاضی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۳۰ق)، الکافی، قم: مرکز دار الحدیث.